

ورقی از تاریخ زندگانی

خواجه احمد بن حسن میمندی ملقب بشمس الکفاة

چنانکه در تواریخ مسطور است سلطان مسعود عزنوی بعد از استقرار در سریر سلطنت و قتل حسنک وزیر مصمم شد که خواجه احمد بن حسن میمندی ملقب بشمس الکفاة را که مدتی وزارت پدرش سلطان محمود را بهمه داشته بوزارت برگمارد خواجه احمد مدت ۱۸ سال در زمان سلطنت محمود در مسند وزارت متمکن بود تا اینکه بعضی از امر او بزرگان مملکت بساوی بنای عداوت و دشمنی نهاده و در خدمت سلطان از وی بد گوئیها کردند از جمله آنها آلاوتش حاجب و امیر عالی خدویشاوند بودند که در مجلس سلطان بغیبت او پرداخته بهمتهای فراوان در حق خواجه وارد نمودند تا سلطان بعزل او حکم داده و در یکی از قلاع مستحکم هندوستان محبوس شد و تا وفات سلطان محمود در زمان سلطنت کوتاه پسرش محمد همچنان در حبس میزیست در سال ۴۲۲ چنانکه اشاره شد مسعود همینکه در تخت سلطنت مستقر گردید بیکن از هرات فرستاده و خواجه را بدرگاه خواست و بسیر وی عبد الرزاق را هم که در قلعه (تشنه) محبوس بود آزاد ساختند خواجه در مدتی بخدمت مسعود رسید سلطان خواجه را تکلیف قبول وزارت کرد خواجه بخدمت مسعود رسیده و جواب داد که من پیر شده ام و از من این کار هیچ سودی نرساند و از من بزرگواران را بفرستاد که هیچ شغلی قبول نکرده و گوشه نشین است و از من هیچ سودی نرساند و در تکلیف خود اصرار ورزید گفتگو و مذاکره در این معنی نمود و در خطه پیغام میان سلطان و خواجه بوسیله زوزنی بود که از اول جلوس مسعود دستی در کارهای دولتی بهرساند و بعد از آن به واسطه مشکین استاد بیهقی که بتاب گفته همین مورخ

شخصی امین و متدین و درستکاری بوده است در امر میانجیگری و آوردن پیغام و بردن جواب بنا بر درخواست خواجه میمندی با بوسهل زوزنی همکاری میکرده است و وارد نمودن خواجه بونصر مشکان را در قضیه مذاکرات خود با سلطان مبنی بر سوء ظنی بوده است که وی از زوزنی داشته و از باطن و مقاصد سوء وی بی‌مناک بوده است بیهقی بوسهل را یک شخص نادرست و متقلب و با اصطلاح امروزه بد جنس معرفی می‌نماید بهر حال خواجه از جمله عذرهایی که آورد یکی آن بود که قسم خورده است که شغل دولتی قبول ننماید سلطان متعهد شد که کفاره سوگند ها را بدهد آخر الامر خواجه گفت اگر چاره ای نیست از پذیرفتن این شغل ، شرایطی در کار است که اگر سلطان اجازت دهد بنویسم و سلطان بخط خود جواب دهد سلطان قبول فرمود پس بنا بر این شد که خواجه صورت شرایط خود را نوشته و تقدیم حضور سلطان نماید و سلطان در زیر هر یک از شرایط قبول نمودن خود را امضاء و با آخر آن ایزد عز ذکرة را یاد کند که وزیر را بر آن نگاه دارد و علاوه بر این سند که آنرا بیهقی در تاریخ خود (مواضعه) یاد میکنند سند دیگری هم بعنوان سوگند نامه از طرف وزیر امضاء گردید راجع بامضای این دو سند که مقدمه و شرط تصدی وزارت خواجه احمد بود بیهقی چنین مینویسد :

و دیگر روز خواجه بیامد و چون بار بگشت بطارم آمد و خالو کرد و بنشست و بوسهل و بونصر مواضعه پیش او بردند امیر دویت و کاغذ خواست و یک یک باب از مواضعه را جواب بنیشت بخط خویش و اوفیع کرد و در زیر آن سوگند بخورد و آنرا نزدیک خواجه آوردند و چون جوابها را بخواند بر پای خاست و زمین بوسه داد و پیش تخت رفت و دست امیر را ببوسید و باز گشت و بنشست و بوسهل و بونصر آن سوگند

پیش داشتند خواجه آنرا بر زبان براند پس بر آن خط خویش نشست و بوسهل و بونصر را گواه گرفت و امیر بر آن سوگند نامه خواجه رانیکوئی گفت و نویدهای خوب داد و خواجه زمین بوسه داد پس گفت باز باید گشت بر آنکه فردا خلعت پوشیده آید که کارها موقوف است و مهمات بسیار داریم تا همه گزارده آید. خواجه گفت فرمان بر دارم و مواضع با وی بردند و سوگند نامه بدوات خانه بنهادند و نسخت سوگند نامه و آن مواضع بیاورده ام در مقامات محمودی که کرده ام کتاب مقامات، و اینجا تکرار نکردم که نسخت دراز شدی، (۱)

چنانکه خوانندگان محترم ملاحظه میفرمایند بی‌هیکی صورت این مواضع و سوگند نامه را بکتاب مقامات محمودی حواله میکند که متأسفانه فعلاً نسخه ای از آنرا سراغ نداریم خوشبختانه صورت این مواضع در کتاب (مجموع فصیحی) تالیف فصیح‌خوایی از نویسندگان و مورخین قرن ۹ نقل شده است نسخه این کتاب بسیار نادر و تا آنجا که ما اطلاع داریم بچاپ نرسیده است دوست فاضل و ارجمند آقای حاجی محمد آقای نخجوانی دام‌افضال که الطاف بیکران ایشان در حق این نشریه همواره جاری و شامل هست قبول زحمت فرموده و نسخه این سند تاریخی گرانبها را از روی کتاب (مجموع فصیحی) که نسخهای از آنرا در کتابخانه شخصی خودشان دارند استنساخ و برای درج در نشریه در اختیار ما گذاشته اند. ما شکر از اصف و مرحمت و مهارت و فیروزی نویسنده و قلم‌رو مجرب و حرفه‌ای آن را بویژه در علامه بن‌قلم بخوان می‌نمائیم.

نشریه دانشکده ادبیات تبریز

خلاص قرمودن سلطان مسعود بن سلطان الماضی محمود خواجه فاضل احمد بن حسن المیمندی را از حبس پدر خود و او را وزارت دادن و خواجه

احمد مذکور برینموجب مواضع نوشت و هذه المواضع مضمون آنکه این مواضع ایست که بنده نوشته که وصول آن بر رأی عالی زاده الله علواً عرضه افتد و زیر هر فصلی جوابی باشد تا بنده شغل وزارت بدلی قوی پیش گیرد و چون امامی و دستوری باشد که با آن رجوع میکنند که بهر وقت ممکن نکرده بزماعت مجلس عالی تصدیق آوردن.

فصل اول

برای خداوند عالم سلطان بزرگب و لسی النعم پوشیده نباشد اختیار بنده آن بود که باقی عمر زاویه گیرد و بدعوات خوب مشغول گردد که دولت عالی که بر بنده رحمت فرمود و از قبض رحمت محنت بدان بزرگی باز خرید و بنده پیرو ضعیف گشته است و گاه توبه و دست از تصرف شغل دنیا بداشتن آمده اما چون فرمان عالی زاده الله علواً و نفاذ بر آن جمله است که ناچاره بشغل وزارت قیام باید نمود جز فرمان برداری چاره نبود و بدین خدمت مشغول خواهد و آنچه حد بندگی و نیکو خواهی باشد در این مدت بجای خواهد آورد

و بنده نوازی مجلس عالی که اسباب تمکین ساخته است و اگر در بعضی از اشغال دیوانی تقصیری رود و بنده اندر آن قصدی نباشد عتابی نرود . جواب ما خواجه فاضل را نه امروز می شناسیم که روزگار دراز است که ماویرا می بینیم و سیرت نیکوئی وی در منزلتی که بدان موسوم بوده میدانیم و حقیقتاً بی بدین دولت پوشیده نیست دل را بچنین ابواب مشغول نباید داشت و در تمشیت امور وزارت جهد خویش می باید کرد و در جمله در تفصیل از وی جز امانت و مناصحت متوقع نیست و بهیچ حل ما را باوی عتابی نباشد و انکاری نرود در کاری که ویرا در آن تقصیری نبود و السلام

فصل دوم

بر رأی عالی پوشیده نباشد که وزیر خلیفت پادشاه باشد و هر چند فرمان

دهنده خداوند جهانست اما کارها باشد اندرین که وزیر را بمحل آن داشت که بی استطلاع رأی اندر آن مهم ایستادگی نماید و صلاح دولت نگاه دارد و چیزها، دیگر است که بر رأی عالی پوشیده دارند و در پوشیده داشتن آن فسادها بزرگ باشد و به بنده واجب باشد باز نمودن و کشف حالات کردن و ایمن نیست که حامدان و دشمنان در تفسیر صورت بنده کوشند اندرین هر دو حال اگر رأی عالی بیند بر آنچه اصحاب غرض نمایند اعتماد نفرمایند و صلاح ملک و رعیت اندر آن داند که بنده گوید و نماید و پیش گیرد.

جواب ازین ابواب دل فایز باید داشت و خوشتر را اندر شغل و رارت و نیابت دیوان حضرت ممکن و محترم باید دانست و بدلی قوی و استظهاری تمام کاری باید راند و پیوسته صواب و صلاح اعمال مالک و اولیا، حشم و اصناف لشکر و اموال خزاین و آن قدر اسبابی که تعلق به اعزه دارد و آنچه بفرزندان متعلق باشد باید نمود چه آنچه وی گوید و بسمع ما رساند بدان اعتمادها باشد و کس را زهره آن نیست که در چنین ابواب مداخلتی کند و چیزی سازد تادل فارغ دارد و السلام

فصل سیم

سیم می بیند که چندین راه انبساط پیش تخت ملک یافته اند و در و اعمال اموال سخن میگویند و میگویند که در این راهها می سازند و مثالها و توقیعی می شناسند و محل خویش در تمکینی که در این راهها میگردانند که توفیری نه از وجه خویش به وقت خزان در می ماوراء و شرور آن سخت بزرگ است چه اگر در حال از طریق ظاهر رأی عالی را پسندد نماید و سودمند از راه مخفی باشد است سر تا سر همه زشت نانی وزیرانست اگر رأی عالی زاده الله علواً اقتضا کند فرماید تا این در بر همگنان بسته دارند و اگر درین باب خواهند که خزانه را توفیری نمایند فرمایند تا باینده اولاً رجوع کنند و وجوه آن باز نمایند تا آن توفیر از وجهی حاصل گردد که نانی

الحال بفسادی و خللی ادا نکنند والسلام

جواب ما چون از اصفهان روی بدین دیار آوردیم. و هنوز استقامتی و انتظام احوالی و اعتماد مالک را پیدا نیامده بود از شاگرد پیشگان و خدمتکاران هر جنسی مردم پیش ما می رسیدند و کاری چنانکه مقتضی وقت بود می گذاردند امروز حالی دیگر است و الحمد لله که کار ملک بر قاعده نظام گرفت همه دل مشغول بها بر خاست و فرمان یکرویه گشت پس از این هیچکس را تمکین آن نباشد که در پیش ما خارج حد خویش سخن گوید چه فرمان ما راست و اما گذشته خواجه فاضل را و دیگران بندگان مانند شاگردان وی و اگر کسی خواهد که از محل خود را ستر شود بدان رضا داده نباید و او را بوجهی که حاجت افتد زجر فرموده شود و ما خواجه فاضل را رخصت دادیم تا آنچه واجب آید بدر تلافی آن خللی که روی نماید بجای آورد

فصل چهارم

دیوان عرض و دیوان و کالت دو دیوان بزرگست باید که متولیان این دو دیوان کسلانی باشند که خداوند عالم ادام الله سلطانه ایشان است و بنام و نان و جام کفایت و مناصحت و امانت معروف باشند و محاسبات ایشان معلوم بنده می گردد بر ادوار روز کار چه اندرین دو شغل گرافها رود باید فرمود تا آن مردو دیوان پس از فرمان عالی اشارات و رأی بنده را مقتدا دارند و هر رأی خویش مستقل و مستبد نباشند

جواب رسم چنان رفته است که سخن در چنین ابواب باوزرا گویند و در روز کار بدر سلطان ماضی همچنین معهود بوده است و این دو دیوان را هنوز تریبی داده نیامده است و متولیان نامزد نفرموده ایم و تا این غایت کاری میرانده اند نه بر قاعده و میخواستیم این که دیوان وزارت را روتقی و قراری دهیم دیگر ابواب خود تبع آنست اکنون چون این مهم از پیش بر خاست و کار دیوان را

نظمی و ضبطی و نسقی پیدا آمد با خواجه فاضل اندرین باب رأی میزنیم و این دو شغل را دو مرد بکار آمده و بانام باستصواب خواجه فاضل نامزد کنیم و فرمائیم تا بر مثالها، وی کار کنند و در دخل و خرج و حل و عقد و خفص و رفع بادیوان وزارت رجوع کنند تا خللی نیفتد و تضییعی نرود چه اگر نه بدین جمله باشد و خواجه فاضل اغماضی کند و بر سبیل مساھلت رود بهیچ حال رضا داده نباید و باوی عتاب رود

فصل پنجم

اولیا و حشم و سر هم اند همگنا را ولایت و نعمت یسار و بیستگامی مشهره ها، گران هست و از حسن رأی عالی بهره مند و آن انعام بدان سبب از رانی داشته اند نداشت کوتاه باشند و حمایت نگیرند و بر عایاستم نکنند و اندر اعمال ولایتها که بر رسم مقطعان باشد نایبان ایشانرا تصرفی نباشد و دستها کوتاه ماند و در آنچه دارند بحکم و مال باز ایستند و بدان قناعت کنند و اگر روا داشته آید که نایبان ایشان دستها برگشایند ولایت و رعیت را بعرض رسانند و در چنین ابواب توسطها کنند ضرر آن به بیت المال باز گردد و سخت بزرگ خللی باشد و ولایت ویران شود و رعیت مستعسلی آید

جواب در حمایت و عزت و شایسته اولیاء و حشم بسته است و بهیچ وجه نباید داده نباید که یکتا است و من حمایت گیرند خواجه فاضل باید که درین باب انصاف دارد و همداستان نباشد که حمایت کنند و حمایت گیرند و آنچه واجب است اندرین باب نفدیم باید کرد و نباید که هیچ ابقاء و مسامحت رود و نخست از فرزندان ما دریاید گرفت پس از دیگران و اگر از جانی تغذری رود بی حشمت باز باید نمود تا آنچه رای واجب دارد فرموده شود.

فصل ششم

رسم چنان رفته است که صاحب بریدیها و مشرفیها که خداوند عالم ارزانی دارد بندگان و خدمتکاران را فرمایند اما نایبان ایشان باید که از دیوان بنده روند تا کسانی باشند امین معتمد که بنده ایشانرا بشناسد و باعمال مطابقت بکنند در بیرون اموال دیوان و متولیان این اغال باید که بر مشاخره که مطلق باشد اختصار کنند و زیادتى و منافع خویش اندر آن خدمت بکار ببرند.

جواب بر رسمى که رفته است درین باب زیادتى نتوان آورد هم بر آن جنبه که در عهد سلطان ماضى بوده قرار می باید داد و از رسم بیشتر تجاوز نباید کرد.

فصل هفتم

هر چند بندگان را اگر چه محل تربت دارند ترسد که از خدا و او سرایت کلی خواهند و در تمشیت اعمال و مهمات وثیقت جویند اما در حق اصحاب دیوان وزارت این رسم رفته است و نا معهود نیست اگر رای عالى بپیشد بنده را این شریف ارزانی دارند تا بنده مستظهر گردد و با انواع بغراض دل بدین خدمت مشغول باشد.

جواب ما خواجه فاضل را بدین مسألت اجابت فرمودیم و آنجا که در خدمت نوشتیم همی گوید ابو سعید مسعود بن محمود که والله المطلب العالی العزیز الرحیم که ابوالقاسم احمد بن الحسن را برین جمله نگاهداریم و از وی در مسائل و آشکارا پیدا نباید رأى نیکوی خویش را در باب وی نگردانیم و در میان دشمنان و دشمنان را بروی نشویم و خدای عز و جل را برین جمله گواه گرفتیم و کفی بالله شهیدا

کتابه بخطه

(نسخه سوگند خواجه ابوالقاسم احمد بن الحسن)

بسم الله الرحمن الرحيم

ان الدين يشتركون بهدالله و ايمانهم ثمناً قليلاً اولئك لا خلاق لهم فى الآخرة ولا يكلمهم الله ولا ينظر اليهم يوم القيمة ولا يزكهم ولهم عذاب اليم بايزد و بزر نهرايزد و بزر نهرايزد

خدای که پیغمبر را علیه السلام براستی بخلق فرستاد بدان خدای که نهان و آشکار را داند که من که ابوالقاسم احمد بن الحسنم با خداوند عالم سلطان بزرگ ولی النعم ابو سعید مسعود بن محمود راست باشم با اعتقاد نیت و وجوه معاملات و با دوستان او دوستی کنم و با دشمنان دشمنی پیوندم و در هر چیزی که بصلاح تن و ملک و دولت وی و مصالح اسباب فرزندان و اولیاء حشم و اصناف لشکر و مال و ملک وی باز گردد اندر آن سعی تمام کنم و در شغل وزارت که بر من اعتماد فرموده طریقه امانت سپرم و خیانت نکنم و خوبشتن را اندر تضييع مال آن خداوند هیچگونه توفیر نکنم و نگیرم در جلب اموال و دخل ولایات وی آنچه جهد و جد است بجای آورم و با هر مردمان سلطان و بزرگان حشم وی مطابقت نکنم در چیزی که ضرر آن بوی و ملک و مال و دولت او باشد اگر چه دشمنان و مخالفان وی خون دشمنان و بزرگان و اولیاء و حشم او را بکشد و بکشد و بکشد اگر سخنی بهیچ گفت و بگوید بگوید بگوید بفرمان عالی شتم و بر پوشیدگی کاری ننویسم که از آن ناسازی بملک و تن وی باز گردد و این شرایط را بیکان شدن بجای نیآورم از خدای عز و جل و حول قوه وی بیزار باشم و بر قدرت و حول خویش اعتماد کردم و هر نعمت و خواسته که دارم از صامت و ناطق و تا آخر عمر بسازم بسبیل اگر این سوگند را دروغ کنم هر زن که دارم و تا آخر عمر بخواهم بروی بیه طلاق باشند و اگر این سوگند را دروغ کنم و یا رخصتی جویم و یا استثناء کنم این سوگندان از سر لازم آید و نیت من اندرین سوگندان که خوردم نیت خداوند عالم سلطان اعظم ابو سعید بن محمود است و خدای عز و جل را برین سوگند که خوردم گواه گرفتم و کفی بالله شهیداً و السلام